بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 26 بهمن 1389.

خب بحث اخبار علاجیه بود. اولین خبر علاجیه روایت عمر بن حنظله است. روایت عمر بن حنظله را گفتیم عمر بن حنظله را از دو راه می شود توثیق کرد. یکی اکثار روایت اجلا و یکی روایت یزید بن خلیفه که اذا لا یکذب علینا گفته است. از اکثار روایت اجلا عمدتا باید به این مطلب تکیه کرد که روایت های متعددی افراد متعدد دارند و به روایت داوود بن الحسین خیلی تکیه نکرد چون خیلی زیاد نیست روایت داود بن حسین. مکررات است در مجموع روایت هایش خیلی نیست و حذف مکرراتش کنیم تعدادی که ما می بینیم به جهت تکرار یک روایت در موارد مختلف هست. ما در واقع می گفتیم داود بن الحسین زیاد از عمر بن حنظله روایت می کند که زیاد هم نیست آن تکرار یک روایت و دو سه تا روایت بیشتر ندارد. مجموع روایت هایی که از او می شود کسانی مثل زراره از او روایت می کنند و بزرگانی از او روایت دارند که مجموعا قابل اعتماد هستند. این از جهت سندی

اما از جهت متن در مورد این روایت دو نکته وجود دارد در مورد روایت عمر بن حنظله. یک تعبیری مرحوم آخوند دارند که اساس روایت های ترجیح، ایشان این را در مورد مرفوعه و مقبوله مطرح می کنند می گویند که مهم ترین روایت های ترجیح این دو تا روایت و این دو روایت هم در مقام ترجیح حجت علی لا حجت است. در مورد مقبوله هم همین تعبیر را می کنند. چند تا اشکال مطرح می کنند که یکی از اشکالاتش هم این است که در مقام ترجیح حجت عن لا حجت است. آقای خویی به یک بیان دیگری در واقع ترجیح حجت عن لا حجت را در مورد بعضی از فقراتش مطرح می کنند نه در مورد تمام فقرات. خب تکه ای از روایات که مربوط به بحث ما است را

سؤال:

پاسخ: یعنی در واقع منمهای جهت تعارض، یکی از اینها حجت بوده است و یکی دیگرش نبوده است. نه اینکه هر دو منهای جهت تعارضشان حجت هستند و ما نمی دانیم در ظرف تعارض حجت بالفعل کدام است. یعنی در واقع یکی از این دو تا اصلا شرایط حجیت را دارا نیست.

سؤال:

پاسخ: ایشان اینگونه می خواهند مرحوم آخوند و مرحوم آقای خویی هر کدام به بیانی این مطلب را گفته اند. حالا روایت را بخوانیم و در مورد این روایتی که فرموده اند توضیح بدهیم. در مورد مرفوعه زراره. ما در مورد مرفوعه زراره که به دلیل ضعف سندی اصلا بحث نمی کنیم. بحث هایی که در مورد مرفوعه زراره است خودش و امثال اینها را ما اصلا بحث نمی کنیم. خب این روایت عمر بن حنظله این است

قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِنَا يَكُونُ بَيْنَهُمَا مُنَازَعَةٌ فِي دَيْنٍ أَوْ مِيرَاثٍ فَتَحَاكَمَا إِلَى السُّلْطَانِ أَوْ إِلَى الْقُضَاةِ أَ يَحِلُّ ذَلِكَ فَقَالَ

این تکه اول که در مورد اینکه مراجعه کنید حکّام امامی و مراجعه کردن به حکام چیز درست نیست. خب این هیچی. اما آن تکه ای که ممکن است توهم شود که در باب به عنوان مرجّح است از اینجا است.

قُلْتُ فَإِنْ كَانَ كُلُّ رَجُلٍ اخْتَارَ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِنَا فَرَضِيَا أَنْ يَكُونَا النَّاظِرَيْنِ فِي حَقِّهِمَا وَ اخْتَلَفَا فِيمَا حَكَمَا وَ كِلَاهُمَا اخْتَلَفَا فِي حَدِيثِكُمْ قَالَ الْحُكْمُ مَا حَكَمَ بِهِ أَعْدَلُهُمَا وَ أَفْقَهُهُمَا وَ أَصْدَقُهُمَا فِي الْحَدِيثِ وَ أَوْرَعُهُمَا وَ لَا يَلْتَفِتْ إِلَى مَا يَحْكُمُ بِهِ الْآخَرُ

این تکه را به عنوان اینکه ترجیح به صفات جزو مرجّحات است. آقای صدر اینجا دیگران هم فرموده اند و آقای صدر هم اشاره دارند که این ترجیح احد الحکمین علی الآخر است. نه ترجیح احد الراویین علی الآخر. خب الحکم ما احکم به اعدلهما، این مطلب را می رساند. اقای صدر دو نکته ذکر می کنند. یکی اینکه الحکم ما احکم به اعدلهما، ظاهرش این است که ترجیح حکمین است و نکته دوم اینکه اساسا ممکن است حاکم روایتی را که نقل کرده باشد روایت با واسطه باشد. اگر روایت با واسطه باشد، اینجا اگر بخواهیم ما ترجیح روایتی بدهیم، راوی مستقیم از امام را باید در نظر بگیریم یا حد اقل کل سلسله سند را. مقایسه می کنیم که کدام یک از دو راوی اعدل هستند، افطح هستند، اصدق هستند اورع هستند، یا باید آخرین راوی ای که مستقیما روایت را از امام نقل می کند را در نظر بگیریم به اعتبار اینکه تعارض آن جایی که تعارض هست نسبت به قول راوی اخیر تعارض دارند. یعنی هر یک از اینها فی نفسه تعارض ندارند. این می گوید که فلانی این مطلب را گفت و او هم می گوید که فلانی گفت این ها تعارض ندارند. محط تعارض قول راوی اخیر است. راوی ای که مستقیما از امام نقل می کند. ولی حاکم اول سلسله سند است در حالی که اگر ترجیح روایت باشد اخر سلسله سند را که راوی مستقیم از امام است را باید در نظر گرفت. اگر حاکم با واسطه نقل کند، اوصاف حاکم را نباید در نظر گرفت. یا باید اوصاف راوی اخیر را در نظر گرفت یا حد اقل اوصاف کل سلسله سند ها را در نظر گرفت که این مجموعه سلسله سند نسبت به آن مجموعه سلسله سند چه حکمی دارد نه اینکه حاکم ها را در نظر گرفت. اگر بخواهد ترجیح روایتی بر روایت دیگر باشد.

سؤال:

پاسخ: ولو این که منافات ندارد. حاکم می گوید که من این را از فلانی شنیدم خب شنیده باشید. آن یکی هم می گوید که من این را از فلانی شنیدم خب اینها که تعارض ندارند. تعارض در این است که آن راوی اخیر می گوید که من این را از امام شنیدم و آن یکی هم می گوید که من این را از امام شنیدم. یعنی تا وقتی که به قول امام نقل نمی کنند، تعارض نیست. تعارض در این جا است که هر یک از اینها این می گوید که من از قبلی شنیدم خب شاید واقعا شنیده باشید آن یکی هم می گوید که من از قبلی شنیدم این که تعارض نیست. اینکه امام علیه السلام این مطلب را فرموده باشد و آن یکی هم بگوید که امام علیه السلام این مطلب را فرموده است اینها تعارض می کنند. یعنی تعارض نسبت به قول آخرین راوی هست که تعارض ایجاد می شود یا فوقش این است که شما بگویید که مجموع این نقل ها و مجموع نقل های دیگری تعارض می کند. یعنی در واقع اینکه من از دیگری نقل کرده باشد و دیگری از او نقل کرده باشد همین جوری نقل کرده باشد تا معصوم نقل کرده باشد و از آن طرف هم سلسله دوم او ازقبلی نقل کرده باشد و قبلی از قبلی نقل کرده باشد این دو تا با هم سازگار نیست. یعنی یا باید راوی اخیر را در نظر گرفت که اقای صدر می فرماید همین درست است. یا اگر این را هم نگویید باید کل سلسله سند را در نظر گرفت. اینکه حاکم بماهو حاکم را بخواهیم در نظر بگیریم، این نشانگر این است که ترجیح روایتی نیست. ترجیح حاکمین است. ظاهر تعبیر هم همین است که الحکم ما حکم به اعدلهما. مطلب درست است. شاید در بعضی از ریزه کاری هایش یک ان قلت هایی باشد ولی اصل مطلب درست است دیگر به بعضی از جزئیاتش کاری ندارم. خب این یک مطلب بنابر این این قطعه روایت به باب تعارض ارتباطی ندارد. خب اما ادامه اش، یکی از اشکالاتی که در مورد این روایت مطرح شده است این است که این روایت از باب ترجیح حاکمین است. اصلا کلا این اشکال را مطرح کرده اند که این ترجیح احد الروایتین عن الاخری نیست ترجیح احد الحاکمین عن الاخری است.

خب قطعه اولش درست است همین جور که می فرمایید ولی ظاهر ادامه روایت این است که اینها دیگر مربوط به حاکمین نیست. می گوید اگر خود حاکمین مرجّحی داشتند آن را اخذ کنید. اگر مرجّح نداشتند برو روایتشان را در نظر بگیر. کدام روایتشان قوی تر است و کدام ضعیف تر. در ادامه اش این است

قَالَ قُلْتُ فَإِنَّهُمَا عَدْلَانِ مَرْضِيَّانِ عِنْدَ أَصْحَابِنَا لَا يُفَضَّلُ وَاحِدٌ مِنْهُمَا عَلَى الْآخَرِ قَالَ فَقَالَ يُنْظَرُ إِلَى مَا كَانَ مِنْ رِوَايَتِهِمْ عَنَّا فِي ذَلِكَ الَّذِي حَكَمَا بِهِ الْمُجْمَعَ عَلَيْهِ مِنْ أَصْحَابِكَ

یا المجمع علیه اصحابک، که در بعضی نقل ها اختلاف هست.

فَيُؤْخَذُ بِهِ مِنْ حُكْمِنَا

تا آخر روایت. این ظاهرش این است که می گوید اگر احد الحکمین نسبت به دیگری ترجیحی نداشت ما می رویم سراغ اهدی الروایتین تا ببینیم آیا ترجیحی دارند یا ندارند. که همین جور هم هست ظاهرش این است که ترجیح روایتی است. فقط یک نکته ای اینجا وجود دارد. آقای صدر این را به یک عبارت دیگری فرموده است که من به عبارت آقای صدر نمی خواهم عرض کنم. نکته ای که اینجا وجود دارد این است که ترجیح یک روایت بر روایت دیگر را که اینجا داده است، علی وجه الاطلاق می خواهد ترجیح دهد؟ می خواهد بگوید که شما اگر دو روایت را دیدید، چه حکمینی به این حکم کرده باشند چه نکرده باشند، این مرجّحات وجود دارد. یک موقعی است که می گوید دو تا ر وایتی که حکمین به آنها حکم کرده اند کدامشان بر دیگری مقید است. با قید حکم حکمین. این معنایش این است که در جایی که بر طبق روایتین حکمی صورت گرفته باشد یک روایت بر روایت دیگر ترجیح دارد. این منافاتی با این ندارد که در جایی که اصلا حکمی بر طبق روایتین نباشد، مثلا به طور مطلق تخییر باشد. اینکه آن را نفی نمی کند. در جایی که یک روایت، چون فرق دارد بین اینکه حکمین حکمی کرده باشند یا نکرده باشند. اگر حکمین حکم کرده باشند، آنجا دیگر بحث تخییر پیش نمی آید. چه کسی مخیر باشد هر حکمی یک روایت انتخاب کرده است و آن یکی هم یک روایت دیگر انتخاب کرده است. فصل خصومت نمی شود. اینکه بالاخره باید یک روایتی بر روایت دیگر ترجیح داده شود. به خلاف جایی که اصلا حکم حکمین مطرح نباشد. حکم حکمین مطرح نباشد این خیلی مطلب به طور جدی این است که شاید تخییر اینجا باشد و ترجیحی در کار نباشد.

سؤال: یعنی در غیر صورت منازعات....

پاسخ: یعنی در غیر صورت منازعات و در غیر صورتی که بر طبق این روایت حکمی از سوی حکمین صورت گرفته باشد حجیت نباشد. حجیت مال روایتین است. ولی در ظرف خاص. روایت ها به شرطی که حکمین بر طبق آن حکم کرده باشند این روایت بر دیگری ترجیح داده شود.

سؤال:

پاسخ: نه ترجیح روایت است. ترجیح روایت هست در صورتی که بر طبق آن حکم شود. ظاهر تعبیر این است که می گوید ینظران الی ما کان روایتهم عنّا فیؤخذ به من حکمنا.

سؤال:

پاسخ: حالا مجموع روایت عیب ندارد آن مهم نیست. مجموع روایت هایی که یکی انجام داده است یا مجموع روایت هایی که دیگری انجام داده است. ولی ترجیح مال مستند است نه مال این حکم. مستند حکم را ترجیح می دهیم.

سؤال:

پاسخ: آن مهم نیست فرقی ندارد. بحث ما اختصاص به آن ندارد. جایی که مجموع این روایت با مجموع روایت دیگر تعارض کند آن هم داخل بحث ما است. اختصاص ندارد که به یک روایت حتما تعارض کند. این نکته را توجه فرمایید. این نقطه حساس بحث این تکه است که ایا اینجا می خواهد دو تا روایت را به نحو مطلق ترجیح بدهد یا دو تا روایتی که به قید اینکه حکمین بر طبق آن حکم کرده اند ترجیح دهد؟ آقای صدر بیان روشنی ذکر نمی کند. ایشان می گوید که ظاهر اینکه می گوید فیؤخذ به این است که به این روایت اخذ می شود. درست است که به این روایت اخذ می شود ولی این روایتی که حکمین بر طبقش حکم کرده اند یا به طور مطلق؟ چه حکمین بر طبق آن حکم بکنند چه نکنند. درست است که ترجیح روایتین است. اینکه ترجیح حکمین باشد، حکمین باشد خلاف ظاهر است درست است. چون سه احتمال ذکر می کند یک احتمالش این است که در واقع ترجیح حکمین باشد. به اعتبار اینکه هر کدام مستندش قوی تر باشد حکمش هم مرجّح باشد. این خلاف ظاهر است قبول است. این قبول است. ولی اینکه حالا که می خواهد ترجیح اهدی الروایتین علی الاخری باشد ترجیح علی وجه الاطلاق باید باشد یا ترجیح در خصوص روایتی که حکمین بر طبق آن حکم کرده است؟ به نظر می رسد که اینکه بگوییم که این روایت ذاتا اطلاق دارد و اصلا کاری به حکم حکمین ندارد می گوید که خب این دو تا اختلاف کرده اند حالا که اختلاف کرده اند برو سراغروایت هایشان و مرجّحاتی که در باب روایات هست کأنه اعمال کن. که بعد می خواهد توضیح دهد که در باب روایات یک سری مرجّحاتی وجود دارد که آن مرجّحات را اعمال کن. خیلی مشکل است ما بگوییم این روایات ذاتا اطلاق دارد. ولی یک نکته ای که در بعضی از فرمایشات اقای صدر هم هست من به ذهنم رسیده بود نمی دانم در مرفوعه بود کجا بود که آقای صدر هم به آن اشاره می کند آن این است که بعید نیست بشود القای خصوصیت کرد. این نکاتی که در روایت هست ظاهرش این است که ذاتا یک روایت را می خواهد بر دیگری ترجیح دهد. یعنی عقلائا این نکات ترجیحی بین آن جایی که روایتین بر طبق آن حکم کرده باشند یا نکرده باشند، بعید است یعنی این احتمالات را ما مطرح کردیم که شاید دو روایتی که بر طبق آن حکم کرده اند را می خواهد ترجیح دهد.

سؤال:

پاسخ: نکاتی که هست می گوید که ببینید کدام روایتش مجمع علیه است نمی دانم مجمع علیه لا ریب فیه. تألیلاتی که آورده است اختصاص ندارد به خصوص روایت هایی که بر طبق آن حکم کرده اند. تعلیلات تعمیم می دهد. تعلیلاتی که وجود دارد این تعلیلات اختصاص ندارد و سایر نکات دیگری هم که هست، نمی دانم ما خالف حکمه حکم کتاب السنه وافق العامه امثال اینها این تعبیرات، تعبیراتی هست که مستبعد به نظر می رسد که اختصاص داشته باشد به خصوص موردی که بر طبق این روایت ها حکم کرده باشد. بعید است این اصل مطلب را که آقایان تعبیر می کنند آقای خویی و اینها اصلا توجه به اینکه این تکه ها ممکن است اختصصا داشته باشد به

سؤال:

پاسخ: البته آخرش را نمی خواهم بگویم. این توضیح را بدهم آخرش آن که می خواهم بگویم این روایت ترجیح احد الروایتین علی الاخری است. و موضوع شما از باب القای خصوصیت می خواهیم بگوییم. می گوید اهدی الروایتینی که بر طبق آن حکم کرده اند، این اهدی الروایتین بر روایت دیگر مرجح است. ولی این خصوصیتی که بر طبق آن حکم کرده اند یا نکرده اند اینها عرفا ملقی هست. ولی آن تکه آخرش که می گوید که آخر اخر روایت

سؤال:

پاسخ: نه آن که مورد را نمی شود از آن خارج کرد. قضا که قدر متیقنش است. نمی شود که مورد را حل نکند جاهای دیگر حل کند.

سؤال: به آن متخاصمین چه بگوییم بگوییم که صبر کنند تا امام ظهور کند؟

پاسخ: آن را می رسیم صبر کنید. حتی تلقی امامک آن نکاتی است که بعدا در موردش صحبت می کنیم.

سؤال:

پاسخ: موردش اینکه گفته است که

سؤال:

پاسخ: عرض کردم نکته ای که منطقا که هست ممکن است حکم مطلقا تخییر باشد. و این ترجیحات، ترجیحات در غیر باب متخصامین، ترجیحات استحبابی باشد. ولی در باب متخصامین چون نمی شود تخییر قائل شد و باید یک ترجیحی قائل شد امام علیه السلام این ترجیحات را ذکر کرده است یعنی آن مرجحاتی که در سایر موارد استحبابی است در بحث تخاصم الزامی شود. به خاطر خصوصیت مورد. اینها می شود ولی به تصور من این است که با تعلیلات روایات سازگار نیست. ولی تعلیلی که در روایت وارد شده است اقتضا می کند که اختصاص به مورد نداشته باشد.

سؤال:

پاسخ: آنها را می رسیم اجازه دهید در مورد تعلیل صحبت می کنیم. حتی تعلیل تعبدی هم باشد صحبت می کنیم که تعبدی یعنی چه. اجازه دهید معنای تعبدی بودن را در موردش بحث می کنیم

عرض کنم خدمت شما

سؤال

پاسخ: یعنی کلّ حاکم راویٍ نه کل راوی حاکم.

سؤال:

پاسخ: شأنیت کافی نیست. حاکم بالفعل اینجا ترجیح می خواهد. اگر حکم کرده اند مرجّح می خواهد.

سؤال: یعنی ما به یک راوی که حکم هم نکند نمی توانیم بگوییم که شما حاکم هستی؟

پاسخ: نه!! حاکم بالفعل نیست. منسوب هستند منسب حکومت دارند ولی حاکم نیست. الحکم ما حکم به اعدلهما. حکم به یعنی حکم بالفعل کرده باشد دیگر. حالا اسم حاکم می آید یا نمی آید که آن بحث ها نیست. الحکم ما حکم به اعدلهما. مورد چیز فرض این است که حکم هم کرده اند. حکما به اختلفا فی ما حکما.

سؤال:

پاسخ: به خاطر راوی بودن حاکم قرار داده شده اند ولی نه اینکه هر راوی حاکم است.

سؤال: می توانیم سرایت دهیم به دو تا راوی

پاسخ: چرا؟ توجه نکردید، اگر مربوط راوی اگر مرجّحاتی بود می شد به حاکم سرایت داد. چون کل حاکمٍ راوی. از ویژگی هایی که در مورد راوی هست در مورد حاکم هم هست. ولی کل راوی حاکم که نیست. این ویژگی ها مال حاکم است. وصف اخص را که نمی شود به اعم سرایت داد. طبیعتا این قابل چیز نیست.

خب پس بنابراین به نظر می رسد که از این باب از باب القای خصوصیت ما می خواهیم از بحث حکومت و غیر بحث حکومت ترجیح داده شود نه از باب اینکه اصلا خود روایت ظهور دارد نمی خواهم بگویم؛ به نظر من مجمل است. یعنی روایت ابهام دارد. ابهام دارد ذاتا. منهای جهت تعلیل البته با جهت تعلیل ظهور دارد که اختصاص ندارد

سؤال:

پاسخ: نه با توجه به تعلیلی که هست می تواند حرف داشته باشد. آن که می گویم اگر ما بودیم و تعلیل نبود، این روایت ظهور در اینکه در غیر مورد مرجّحات هم می خواهد ترجیح را مطرح کند نداشت. ولی با توجه به تعلیلی که روایت دارد، می شود از روایت تعمیم استفاده کرد و القای خصوصیت های عرفیه یک نوع ظهوری به روایت می دهد. بحث من این است که ببینید ما وقتی می گوییم که روایتی که می گوید رجلٌ شک بین ثلاث و اربع، یک موقعی شما می گویید که کلمه رجل اطلاق شده است و مراد انسان است. یک موقعی این را ادعا می کنید. مجازا از رجل انسان ادعا شده است. خب این دلیل مطلبش هم درست نیست. رجل به معنای مرد است. ولی عرف این روایت را کاشف قرار می دهد برای حکم انسان. به تعبیر اصطلاحاتی که ما به کار می بردیم این روایت یک اراده استعمالی دارد و یک اراده تفهیمی دارد. اراده یعنی آن چیزی که از این روایت فهمیده می شود، حکم خصوص مرد نیست. حکم مطلق انسان است ولو اینکه لفظ موردش انسان است. ولی از این روایت حکم مطلق انسان فهمیده می شود و این هم حجت است. اختصاص ندارد با آن مدلول استعمالی روایت. مدلول تفهیمی کل ما یفهم من الروایه عرفه حجت است. این تفاوت دارد، همین جا اگر روایت مختلف داشته باشیم خود عرف هم دیگر در القای خصوصیت تردید می کند. آن بحث جمع عرفی است یعنی من می توانم به قرینه آن روایت، این روایت را چیز تفهیمی اش را تغییر دهم. آن بحث جمع عرفی است.

سؤال:

پاسخ: اینها بحث القای خصوصیت نمی کند جمع عرفی می کند. آن یک نوع جمع عرفی قبول است من قبول دارم که آنجا می شود جمع عرفی کرد البته منهای تعلیل. تعلیل یک ویژگی ای به روایت می دهد که کأنه اختصاص به مورد ندارد. البته یک ویژگی هایی در مورد تعلیل است که باید صحبت شود

سؤال:..... این الذی حکما به را ما اگر بخواهیم توصیفی بدانیم مراد خیلی به قول معروف غیر متعارف است چرا چون مشخص است که مقام مقام حکم است و .....

پاسخ: خب یعنی می گوید که روایت مستند حکمش هم. می گوید ینظر الی روایتی که به اعتماد آن روایت حکم کرده اند. گفتنش که بد نیست. شما همین جمله را بگویید. یک موقعی می گویید که به روایتشان نگاه کن. به روایتشان ظاهرش این است که همان روایتی که مستند حکم است. ولی می خواهد این را تصریح کند. اگر این جور بگوید که نگاه می کنیم که آن روایتی که مستند حکم است کدام روایتش درست است.

سؤال:

پاسخ: این هم نکته مهمی است. یک موقعی حاج آقا این مطلب را اشاره می کردند می گفتند محاورات عرفیه همیشه مثل تهذیب المنطق تفتازانی نیست که می خواهد با کمترین الفاظ مفاهیم را القا کند. این تعبیرات حالا مرحوم صاحب کفایه این جور نیست که بخواهد خیلی مختصر کند گاهی اوقات انقدر کش می دهد. این جور نیست بنای تلخیص ندارد ولی به خلاف تهذیب المنطق تفتازانی، تلخیص چیز که حتی مثلا به جای قال الصکاکی، قال را حذف کرده است و الصکاکی. قال را هم در تقدیر گرفته است و امثال اینها. در بعضی از عبارت های مختصر معانی شرح تلخیص است تلخیص خطیب قزوینی. هیچ مانعی ندارد که این تعبیر، عرض من این است یعنی خلاصه عرض من این است که موردی که روایت به دلالت استعمالی آن مورد را ناظر است روایت مستند حکم است. اینکه ما بگوییم مستند حکم دخالت ندارد در حکم، فی ذلک الذی حکما به را قید قرار داده است. اقای صدر می گوید که اصلا ظهورش این است که روایت به طور مطلق چه حکما به چه لم یحکم به. همچین ظهوری روایت ندارد که در مقام بیان ترجیح روایت ولو حکم هم نکنند هست. یعنی به جهت دلالت استعمالی. بله به جهت تعلیلی که روایت دارد تناسبات حکم موضوع می شود از اینها القای خصوصیت کرد و حکم را به نحو عام استفاده کرد. در مورد تعلیل بعدا صحبت می کنیم. خب این به نظر می رسد که این از این جهت نمی توانیم این روایت را بگوییم مربوط به باب تعارض نیست. اشکال دیگری اینجا مطرح است آن این است که این روایت از باب یعنی نسبت به لا اقل این قطعه اش. یعنی از مجمع علیه من اصحابک فیؤخذ به من حکمنا، این از باب ترجیح حجه لا حجه است. به دو بیان. یک بیان مرحوم آخوند دارد. مرحوم آخوند می فرمایند که روایت مجمع علیه، اولا ایشان می فرمایند که اینجا مشهور به معنای مشهور نیست. به معنای مجمع علیه است. مشهور لغتا به معنای شناخته شده است نه به معنای مشهور در مقابل غیر مشهور. این روایت می گوید که نگاه کن ببین کدام یک از این دو روایت مجمع علیه هست و کدام نیست. مجمع علیه را اخذ کن و دیگری را ترک کن. بنابراین این روایت در مقام ترجیح است چون آن چیزی که،

این روایت می گوید که مجمع علیه لا ریب فیه. وقتی لا ریب فیه شد آن طرفش می شود روایت مقطوع البطلان که حجت نیست و واضح است که باید آن را اخذ نکرد. بنابراین روایت مجمع علیه حجت است روایت غیر مجمع علیه اصلا حجت نیست. پس این از این مطلب.

ولی به نظر می رسد که این اشکال وارد نیست. این بیان برای این که این روایت در مقام ترجیح حجت لا حجت است درست نیست. به چند تقریب. تقریب اول اینکه اگر قرار باشد این روایت ابتدا فرض کرده است حکمین هر کدام اورع و اعدل بودند قولش مقدم است. ولو آن چیزی که حکمین که اورع و افقه است آن روایت شاذ الذی لیس بمشهورٍ را اخذ کرده باشد. اطلاق روایت این را اقتضا می کند دیگر. اگر حکمین قولی که شاذ آن روایتی که این دو تا حکمین اخذ کرده اند، اعدل و افقه، آن شاذ الذی لیس بمشهور را اخذ کرده باشد. امام علیه السلام در مرحله اول ترجیح داده است به حکمین. گفته است که آن قول اعدل و افطح و اورع، حکمی که اعدل و افطح و اورع است مقدم است ولو اطلاقش اقتضا می کند ولو اینکه روایت شاذ الذی لیس بمشهور باشد چون در مقام مقدم در ترجیح است. در حالی که این بیان شما اگر درست باشد این مقطوع البطلان است. یعنی حاکمی که مستندش مقطوع البطلان هست الذی این معنا ندارد که آن ترجیح داده شود. این یک نکته و نکته دوم اگر چیزی مقطوع البطلان باشد اصلا توهم تعارض نمی رود. دو تا روایت یکی شان مقطوع البطلان و یکی شان مقطوع الصحه. اینجا توهم این نمی شود که کدام را اخذ کنیم و کدام را نکنیم. واضح است دیگر این مقطوع البطلان است و آن هم مقطوع الصحه است. در جایی دو تا شیئی با هم دیگر تعارض دارند که هر دو آنها حکم روشن نداشته باشند مقطوع الصحه و مقطوع البطلان باشند. این هم نکته دوم

سؤال:

پاسخ: نه اینها چیز واضح است همه مردم می دانند

این هم نکته دوم. نکته سوم اینکه اساسا چه نیازی بود امام علیه السلام این روایت تثلیث را بیاورد اگر قرار بود روایت شاذ الذی لیس بمشهور، مقطوع البطلان باشد. اینکه امام علیه السلام روایت تثلیث را آورده است و تأکید بر روایت تثلیث می کند، الشاذ الذی لیس بمشهور را داخل در شبهات می خواهد قرار بدهد. روایت تثلیث، تکیه اش روی قسم ثالث آن است. نه اینکه حرام بیّن. اگر حرام بیّن باشد خب پیدا است این دیگر تثلیث نمی خواهد. روایت را نگاه کنید تکیه ای که در روایت دارد روی این است که .... سه چیز هست. شما حلال بیّن را بگیرید شبهات را کنار بگذارید. امر مشکل یردّ الی الله و الی رسوله قال رسول الله حرام بیّن حرام بیّن شبهان بین ذلک فمن ترک الشبهات نجی من المحرّمات و من اخذ بالشّبهات ارتکب المحرمات و هلک من حیث، اصلا تکه روایت این است که الشاذ الذی لیس بمشهور، داخل در شبهات است. آن تقریبی که شما اگر می فرمایید این داخل در حرام بیّن است. دیگر روایت تثلیث آوردن و این تکه کردن ها و امثال اینها ندارد.

سؤال:

پاسخ: پس بنابراین باید روایت را چگونه معنا کرد. از یک طرف اگر فانّ المجمع علیه لا ریب فیه اگر باشد، مراد از لا ریب فیه آنگونه به هر حال یک روایتی که هیچ ریب نداشته باشد معارضش می شود لا ریب فی بطلانه دیگر. این را چطوری باید جمع کرد؟ اینجا مرحوم شیخ انصاری، روایت را معنایی می کند من این را اشاره می کنم توضیحش باشد فردا. ایشان می فرماید که در واقع این روایت در مقام این نیست که مجمع علیه از هیچ جهتی در آن ریب نیست. بحث این است که مجمع علیه مقطوع الصدور است. ایشان می خواهد بگوید که مجمع علیه از جهات دلالت و جهت صدور و امثال اینها ولو مشکوک است این روایت می گوید آن چیزی که مقطوع الصدور است را آدم بگیرد. اینکه چیزی که مشکوک است معلوم نیست صادر شده است یا نشده است نه. آن شاید صادر شده

صوت ناقص

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد